سایه‌روشن‌های به آذین

نیما آصف

«من از سخن‌گفتن دراینباره خودم تا توانسته‌ام پرهیز - و چیزی فراتر از پرهیز- داشته‌ام. خوب و بد، مانند هرکس زندگی کرده‌ام و دیگر به پایان راه رسیده‌ام. از آنچه بوده‌ام و آنچه دانسته و ندانسته بر دست من رفته است نه سرافرازم، نه پشیمان. بودنی بود و گذشت. دوست دارم در خاموشی و فراموشی این روزگار واگذارنم. آخر، من چیستم؟ کیستم؟ آمد مگسی پدید و ناپیدا شد». همین. با این همه می‌دانم زیر سرسپناه جمع بودن تکلیف می‌آورد». این جملات به‌آذین است در سال‌های پایانی عمرش. او اگرچه می‌کوید از صحبت‌کردن درباره خودش پرهیز داشته است، اما امروز می‌توان بخش‌هایی از زندگی شخصی و اجتماعی او را از میان مصاحبه‌هایش که چندان هم زیاد نیست و نیز از دل قصه‌هایی از خاطرات منتشرشده‌اش بیرون کشید.

بازنمایی چهره به‌آذین چندان سرراست و ساده نیست و این به خاطر سایه‌روشن‌ها و فراز و فرودهایی است که به‌خصوص در حیات سیاسی و اجتماعی او وجود داشت. به‌طورکلی بازنمایی چهره آن دسته از نویسندگان و روشنفکرانی که تکلیف قضاوت تاریخی با آنها روشن است کاری است سادەتر و سرراست‌تر؛ اما به‌آذین به گروهی از روشنفکران معاصر تعلق دارد که نمی‌توان تصویری یکدست از آنها ارائه داد. تصویر به‌آذین در تاریخ روشنفکری معاصر ایران، تصویری است با سایه‌روشن‌های متعدد و همین مسئله سبب شده قضاوت‌های دیگران درباره او و عملکردش، قضاوتی برتضاد باشد.

به‌آذین به نسلی تعلق داشت که خود خود را درگیر بازی‌های تخصص‌گرایی نکرده بود و به‌عنوان روشنفکر در عرصه‌های مختلفی به فعالیت می‌پرداخت و به این ترتیب امروز می‌توان از به‌آذین داستان‌نویس، به‌آذین مترجم و به‌آذینی که در فعالیت‌های سیاسی نقش داشت صحبت کرد. البته این‌ها در کار به‌آذین همه در هم‌تنیده‌اند و مثلا رد علاقه او به داستان‌نویسی را می‌توان در ترجمه‌هایش مشاهده کرد و کوایش‌های سیاسی و اجتماعی‌اش را هم می‌توان در داستان‌نویسی و انتخاب‌هایش در عرصه ترجمه دید. اما برای بازخوانی زندگی و آثار و عملکرد او می‌توان این تفکیک را در کنارش قائل شد و در هر عرصه تصویری از او به دست داد.

به‌آذین بیشتر به‌عنوان مترجم ادبی شناخته می‌شود اما در کارنامه او داستان‌هایی هم دیده می‌شود که برخی کمویش حاز اهمیت‌اند و به‌دستکم به‌عنوان گامی در سیر تکوین داستان‌نویسی مدرن فارسی قابل توجه‌اند. او چند مجموعه‌داستان و رمان نوشته است که از میان آنها «دختر رعیت» از اهمیت بیشتری برخوردار است. حسن میرعابدینی در «صدسال داستان‌نویسی ایران» درباره این رمان نوشته: «به‌آذین از نویسندگانی است که همزمان با علوی به مقابله با سنت‌های پوسیده رمان‌نویسی اولیه برخاست و در راه آفریدن رمانی واقعی کوشید. رمانی که او نوشت - «دختر رعیت- افق گسترده‌تری از زندگی را در منظر خوانندگان ادبیات فارسی قرار داد. این نو نویسنده کوشیدند شیوه کهنه گسترش طرح کلی رمان - تسلسل رویدادهای سرگرم‌کننده و تفسیرهای پندآموز- را در هم بریزند و طرحی نو درانداز. علوی در چشم‌هایش به مطالعه‌ای روان‌شناسانه نسبت زد و به‌آذین بر زمینهٔ اجتماعی عینی‌تری پیش رفت».

محمدعلی سپانلو نیز در «نویسندگان پیشرو ایران» درباره این رمان نوشته: «در «دختر رعیت نویسنده با اسلوبی وصاف کوشیده است ابعاد عینی و درونی ماجرا را با حوادث تاریخی ربط دهد. وگرچه او نیز به شیوه نویسندگان قبلی گمگاه در مسیر داستان دخالت می‌کند، اما با توجه به سال انتشار کتاب، می‌توان گفت اسلوب وصفی رمان و کوشش مرتبط وقایع، پیشرفتی در رمان‌نویسی ایران صورت داده است».

به‌آذین در رمان «دختر رعیت»، به جنبش جنگل پرداخته و از این حیث این رمان را می‌توان از اولین تلاش‌ها برای نوشتن رمان تاریخی واقع‌گرا در داستان‌نویسی فارسی دانست. هرچند به لحاظ اصول داستان‌نویسی نقدهای زیادی بر آن وارد کرده‌اند و اموز اهمیت تاریخی آن بیشتر از اهمیت ادبی‌اش است. به‌آذین در عرصه ترجمه آثار بیشتری منتشر کرده است. با این حال خودش گفته بود که علاقه اصلی‌اش داستان‌نویسی بوده اما وضعیت زندگی‌اش مانعی در راه داستان‌نویسی بوده و به عبارتی «نیاز مادی» نویسندگی را از میدان به در کرده و ترجمه جایگزین آن شده است: «من آرزویم همیشه این بود که نویسنده باشم. کمویش هم در این راه تلاش‌هایی کرده‌ام. دخترِ رعیت، نقش برنده. شهر خدا، مرگ سیمرغ و... اگر به نام و آوازه‌ای که دلخواهم بود نرسیدم، از فشار تنگدستی بود که هیچ‌گاه رهایم نکرد. پنجاه سال پیش که آغاز کارم بود، گذران زندگی از راه نویسندگی بی‌هیچ‌گونه پشتیبانی مادی و معنوی امکان‌پذیر نبود. ترجمه آثار مردم‌پسند، اما درآمدی هرچند کم داشت. می‌توانستم دو سر هزینه یک خانواده هفت‌نفری را هم دربیاورم. همین شد. دلم آوردم. ترجمه‌هایم از زندگی می‌گفت. به پرسش‌ها پاسخ می‌داد، شنیده می‌شد».

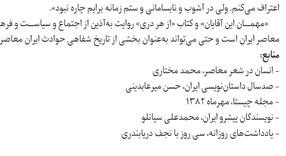

به‌آذین بر اساس وضعیت عینی زندگی‌اش روی به ترجمه آورد و ترجمه‌هایش را روی میز کار نوشت. به‌آذین هم مانند نجف دریابندری، ابراهیم یونسی و برخی چهره‌های دیگر جزء مترجمان از زندان آغازکرده است و اینکه نشان می‌دهد که ادبیات و ترجمه‌کردن در آن سال‌ها با هم پیوند و نزدیکی داشته‌اند. بازخوانی نقش به‌آذین به‌عنوان داستان‌نویس و مترجم کاری است سادەتر اما همان طورکه اشاره شد، قضاوت‌ها درباره فعالیت‌های سیاسی و حزبی به‌آذین بسیار متفاوت است. نجف دریابندری در «یادداشت‌های روزانه» درباره به‌آذین نوشته: «به‌طورکلی جدّیت کار همچنین اتحاد ندارد. یک مقدار ترجمه کرده، یک مقدار هم نوشته. یک مقدار هم فعالیت سیاسی کرده. گمراهی سیاسی او که بختش جدّاست. نوشته‌هایش هم جدّاست. دربارهٔ ترجمه‌هایش هم کم‌وبیش یک مسئله دیگر است. فکر می‌کنم ترجمه‌های به‌آذین خیلی مطابق با اصل باشد. البته من هیچوقت تطبیق نکرده‌ام، از به‌آذین بگذریم. این امر اساسا از لحاظ سیاسی شکست خورده؛ و شکست بد هم خورده. بعضی در رواقع هم از جمهوری اسلامی شکست خورده و هم در صحنه بین‌المللی شکست خورده. چون می‌دانید که به شدت طرفدار شوروی بود و الان چنین کشوری در کار نیست. به هر حال این شکست بزرگی است. بنابراین یک چنین آدمی را در سر نود سالگی باید به حال خودش رها کرد. به‌خصوص که به نظر می‌تابیری هم در زبان فارسی نداشته است».

حیات سیاسی به‌آذین با عملکرد حزب توده پیوند داشت و ازاین‌رو بررسی عملکرد سیاسی به‌آذین نیازمند بررسی جامع‌تری درباره حزب توده است. بااین‌حال خود او گفته بود که تقریبا همیشه در انتخاب‌هایش برای ترجمه مستقل بوده و در سال سطیفه ادبی‌اش عمل کرده و گرایش‌های حزبی‌اش تاثیری در انتخاب‌هایش برای ترجمه نداشته است. مقاله‌نای دیگر درباره به‌آذین به کانون نویسندگان ایران مربوط است. درباره نقش او در شکل‌گیری کانون رواپت‌های مختلفی موجود است اما مسئله اصلی به اختلافات پاییز ۱۳۵۸ مربوط است. در آن زمان بیخ نفر از اعضای برجسته کانون نویسندگان که به‌آذین هم یکی از آنها بود، به دلیل «نقض عملی اصول دموکراتیک و منشور کانون» به رای مجمع عمومی از کانون اخراج شدند. در آن زمان کانون در پی برگزاری «شب‌های آزادی و فرهنگ» بود و هیئت دبیران کانون نیز در تماس با مقامات رسمی در کسب مجوز بودند. این گروه بنج‌نفره با برگزاری این شب‌ها مخالف بودند و بر اساس تحلیل سیاسی و گروهی‌شان تصمیم کانون را انحرافی و نادرست و برخلاف مصالح عمومی قلمداد می‌کردند. درباره این اختلاف و تصمیم کانون تاکنون بحث‌های زیادی مطرح شده و هنوز هم رواپت‌هایی از آن منتشر می‌شود. محمد مختاری از جمله کسانی است که روایتی از ماجرا به دست داده و نوشته: «طی بحث‌های کوتاهتر در جلسات عمومی، به‌رغم رای و نظر اکثریت اعضا که تصمیم به برگزاری شب‌ها گرفته بودند، می‌خواستند رای و نظر خود را تحمیل کنند. و به هر شکل و وسیله‌ای در پی آن بودند که شب‌های کانون برگزار نشود. به همین سبب نیز مسئله را از داخل کانون به روزنامه‌ها و ارگان‌های سیاسی کشاندند. طی مقاله‌های متعددی به تحقیق کانون پرداختند. موضع آن را یک موضع سیاسی خاص القاکردند. و برچسب‌هایی بدان زدند که صورتی نمی‌بینم در اینجا آن‌ها یاد کنم، به ویژه که شرح و تفصیلش نیز بسیار است».

روایت‌های بسیاری درباره این مسئله منتشر شده که خود بخشی مهم از تاریخ شفاهی کانون نویسندگان ایران و حتی بطور عام‌تر بخشی از تاریخ جنبش چپ، روشنفکری در روزهای پایانی دهه اول انقلاب است.

به‌آذین نویسنده و مترجمی بود که از اعماق برخاسته بود و مثل بسیاری دیگر از هم‌سلائش تکلیف و تعهد را ویژگی جدائناپذیر خود و ادبیات می‌دانست: «در جمع زیستن همه را هرکس را متعهد می‌کند. دست‌کم در برابر خود و خانواده خود. مردم در برابر جامعه‌ای هم که در آن زندگی می‌کنند تعهد دارند... نویسنده و هنرمند نمی‌توانند دراین‌باره بی‌دغدغه باشند. دانسته و خواسته در تلاش می‌آیند که به قدر توان دگرگونش کنند».

بررسی جامع حیات سیاسی به‌آذین نیازمند بازخوانی تاریخی و انتقادی بخشی از وقایع تاریخ معاصر ایران و ارتباط نویسندگان و هنرمندانی چون او با حزب توده است. بااین‌حال خود او در سال‌های پایانی عمرش درباره فعالیت‌های سیاسی‌اش گفته بود: «فعالیت سیاسی‌ام که با کوهگردی‌های فراوان همراه بود، تک نیست که برگذار اندی سایه افکنده است. پروفت‌گیر بود. نگرش یک‌سویه‌اش اندیشه را در تنگنا می‌گذاشت و به پرواز خیال گشتن میدان می‌داد. این خود نقص است. اعتراف می‌کنم. باز در آشوب و ناسامانی و ستم زمانه برایم جازه داده بود».

مهمان این آقایان» و کتاب «از هر دری» روایت به‌آذین از اجتماع و سیاست و فرهنگ در دوره‌هایی پرتلاطم از تاریخ معاصر ایران است و حتی می‌تواند به‌عنوان بخشی از تاریخ شفاهی حوادث ایران معاصر در نظر گرفته شود.

منابع:

- انسان در شهر معاصر، محمد مختاری
- صدسال داستان‌نویسی ایران، حسن میرعابدینی
- مجله جستار، مهرماه ۱۳۸۲
- نویسندگان پیشرو ایران، محمدعلی سپانلو
- یادداشت‌های روزانه، سی روز با نجف دریابندری

سایت انجمن مرغ مقلد

یک کتاب، دو نویسنده: دختر رعیت نوشته محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، به روایتِ احمد غلامی و علی خدایی

تصفیه‌حساب با میرزا کوچک‌خان

احمد غلامی: رمان «دن آرام» را زیر بغلم زده بودم و راسته انقلاب را گز می‌کردیم تا به گران‌ترین قیمت آن را بفروشیم چراکه باید با آن ناهار دو نفر را درمی‌آوردیم. علی، دوستم گفت: «مطمئنی می‌خواهی این کتاب را بفروشی؟» گفتم: «آره، اگر پول داری برو کن». پول نداشت. مثل من. اگرکرسنه نبودیم محال بود رمان «دم آرام» را بفروشیم. رمانی که بخشی از خاطرات ما بود و با آن زندگی کرده بودیم. یک جورهایی هم چیزها می‌بود. کتابِ آرمان و مبارزه و عشقی شورانگیز که رؤیای آن را هم نمی‌توانستیم در سر بپروراییم. کتابفروش «کرده» را ورق زد. گفتم: «ترجمه به‌آذین است.» گفت: «کور نیستم». علی خودش را جلو انداخت: «چند برمی‌داری؟» قیمتی پرت گفت. ناهار یک نفر هم نمی‌شد. کتاب را از دستش گرفتم. به عذاب وجدان و مانیفست‌فروشی‌اش نمی‌ارزید. دلشتیم می‌رفتیم که صدایمان زد و قیمت بالاتری گفت. اما دیگر تصمیممان را گرفته بودیم. «دن آرام» فروشی نیست. راه افتادیم. کرسنه و پیاده تا جنوب شهر با «دن آرام» زیر بغلمان. راستش اگر مترجم کتاب به‌آذین نبود آن را می‌فروختیم. اما آدم از مترجمی که کتاب را با عشق و باور ترجمه می‌کند، خجالت می‌کشد. ترجیح می‌دهد کتاب را به‌رایگان به کسی بدهد و در عشق خواندنش با او شریک شود تا آنکه آن را حتی به قیمت بفروشد. برای نسل ما، به‌آذین فقط یک مترجم نبود. یک فکر و اندیشه بود. گیرم ما با او چندان نسبتی نداشتیم. اما شور و حالش را ستایش می‌کردیم. آدم‌های بزرگ را باید از مخالفانشان شناخت. هـ. قدر مخالفان بزرگ‌تر باشند، این بر قدر و منزلت آدم می‌افزاید. مخالفانِ به‌آذین که او را از کانون طرد کردند کسانی همچون احمد شاملو و غلامحسین ساعدی بودند. بگذریم. کتاب «دختر رعیت» نوشته به‌آذین رمانی خواندنی و جذاب است. بدون افراق هریک از شخصیت‌های این رمان توان آن را دارند که خود محور اصلی رمان دیگری باشند. به‌آذین داستان را در دو سطح تاریخی و داستانی روایت می‌کند و اگرچه سطح داستانی در رمان غلبه دارد. از آن جهت که به‌آذین دارای مرام و مسلک سیاسی خاص است نمی‌توان از جنبه‌های تاریخی آن به‌سادگی گذشت. به‌خصوص که جنبه‌های تاریخی آن به جنبش جنگل مربوط است. «دختر رعیت» رمان معتبری است و با اینکه بیش از نیم‌قرن از آن می‌گذرد همچنان ارزش خواندن دارد. با علی خدایی درباره این رمان به گفت‌وگو نشسته‌ایم که می‌خوانید.

احمد غلامی: می‌خواهم به شیوه رمان قدیم‌قدیم بیش بروم. در رمان «دختر رعیت»، شخصیت‌های بسیاری وجود دارند که هریک قابلیت پرداخت دارند، مثلا شخصیت حاج‌آقا احمد، فئودال در حال گذر به تجارت. حاج‌آقا احمد و برادرش (حاج‌آقا ابراهیم) در وقایع جنگ جهانی، هم از آشوب و موقعیت به‌دست‌آمده بهترین استفاده را کرده و به مال و مکنتی می‌رسند. اگر جنگ برای مردم خاصه مردم رشت -که داستان در آنجا روایت می‌شود- فقر و بدبختی و قحط‌سالی به بار آورده است، اما این دو برادر سرشار از نعمت‌اند. به‌واقع اگر ما از عنوانِ «کاسبان جنگ» برای این دو برادر استفاده کنیم به بیراهه نرفته‌ایم. اما با ورود صغرا به داستان، دومین فرزندی که به دلیل فقر به قرباناگاه می‌رود، داستان با کودشی نرم، از خانه اعیانی حاج‌آقا ابراهیم به سمت خانه برادر کوچک‌تر می‌چرخد، جایی که اساس و بنیان داستان است. حاج‌آقا احمد، برادری است که نبض بازار و زندگی را بیش از برادر بزرگ‌تر در دست دارد. او فرصت‌طلب قهاری است. عقربه‌اش با شرایط به حرکت درمی‌آید. وقتی روحانیون در بالای مابر زبان به بدگویی از او باز می‌کنند و خشترزده نمی‌شود، فرصت را از دست نداده و با خاصه‌خرجی‌های خود، نام نیکی در این اوضاع نابسامان اقتصادی برای خود دست‌وپا می‌کند. او از میارد مردم، برای خود اعتبار و شرافت می‌سازد تا آسوده‌تر دست به غارت اجناس و کالاها و در شولای مردمی معمولی، بدون آنکه کسی بفهمد، دزدی در آن افراق کند. جالب اینجاست که همین دزدی هم از طریق دلق دوزی احمدی خلقی شده و به دیدار دخترش خدیجه می‌آید. از اینکه با بلقیس (خانم خانه) روبه‌رو شود، بیزار است. اما اصرار بلقیس و دخترش -که نمونه آن اتورینه را به‌واسطه حضور خدیجه در خانه سفره آنان دارد- احمدی را وامی‌دارد تا با او به خانه بگذارد. احمدی روستایی ساده‌دلی که تا دیروز پول کبک بر دوش داشت، این بار با تفکری اتورینوار بر شانه بر پرسلطه استاده است. این یکی از تماشایی‌ترین صحنه‌هایی می‌آید. از اینکه با بلقیس (خانم خانه) روبه‌رو شود، بیزار است. اما اصرار بلقیس و دخترش -که نمونه آن اتورینه را به‌واسطه حضور خدیجه در خانه سفره آنان دارد- احمدی را وامی‌دارد تا با او به خانه بگذارد. احمدی روستایی ساده‌دلی که تا دیروز پول و بدبختی و قحط‌سالی به بار آورده است، اما این دو برادر سرشار از نعمت‌اند. به‌واقع اگر ما از عنوانِ «کاسبان جنگ» برای این دو برادر استفاده کنیم به بیراهه نرفته‌ایم. اما با ورود صغرا به داستان، دومین فرزندی که به دلیل فقر به قرباناگاه می‌رود، داستان با کودشی نرم، از خانه اعیانی حاج‌آقا ابراهیم به سمت خانه برادر کوچک‌تر می‌چرخد، جایی که اساس و بنیان داستان است. حاج‌آقا احمد، برادری است که نبض بازار و زندگی را بیش از برادر بزرگ‌تر در دست دارد. او فرصت‌طلب قهاری است. عقربه‌اش با شرایط به حرکت درمی‌آید. وقتی روحانیون در بالای مابر زبان به بدگویی از او باز می‌کنند و خشترزده نمی‌شود، فرصت را از دست نداده و با خاصه‌خرجی‌های خود، نام نیکی در این اوضاع نابسامان اقتصادی برای خود دست‌وپا می‌کند. او از میارد مردم، برای خود اعتبار و شرافت می‌سازد تا آسوده‌تر دست به غارت اجناس و کالاها و در شولای مردمی معمولی، بدون آنکه کسی بفهمد، دزدی در آن افراق کند. جالب اینجاست که همین دزدی هم از طریق دلق دوزی احمدی خلقی شده و به دیدار دخترش خدیجه